

بازتاب نمادین آب در گستره اساطیر

دکتر محمود رضایی دشت ارژنه

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

به دلیل اهمیت آب در باروری و زاینده‌گی طبیعت، بخش مهمی از اساطیر به این عنصر حیاتی اختصاص یافته است. آب و ابرهای باران‌زا در گستره اساطیر، گاه به شکل زن و گاو پدیدار شده است که اژدهایی (نماد خشکسالی) با حبس آنها، مانع طراوت و زاینده‌گی طبیعت می‌شود. سپس پهلوانی با شکست اژدها و آزادی گاوها یا زن‌های در حبس (آب و ابرهای باران‌زا) دوباره زاینده‌گی و سرسبزی را به طبیعت بازمی‌گرداند. در این جستار، اهمیت آب و پردازش نمادین آن در هیأت گاو یا زن در اسطوره‌های ضحاک، اسفندیار و گشتاسپ در ایران و ایندرا و رامایانا در هند نقد و بررسی و این نتیجه حاصل شده است که همه اسطوره‌های یادشده، ژرف‌ساختی بارورانه دارند و آب در آنها نقشی اساسی دارد.

کلیدواژه‌ها: ضحاک، اسفندیار، ویشوه روپه، ایندرا، رامایانا.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۵/۲۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۸/۷/۲۶

Email: Mrezaei355@gmail.com

مقدمه

از آنجا که بسیاری از جوامع بدوی در ابتدا کشاورز بوده‌اند و آب نیز نقشی حیاتی در داشتن محصولاتی هرچه بهتر و به‌طور کلی تأثیر شگرفی در زندگی آنها داشته است، یکی از بیشترین نمادپردازی‌ها در گستره اساطیر مربوط به آب است.

یکی از نکات قابل توجه در گستره اساطیر جهان این است که آب معمولاً به‌صورتی نمادین در هیأت گاو یا زن متبلور شده است. البته این امر در همه اساطیر جهان فراشمول نیست، چرا که به‌عنوان نمونه در اساطیر ایران، گاه مبارزه خشکسالی و ترسالی در هیأت مبارزه دو اسب سیاه و سپید (تیشتر و اپوش) جلوه‌گر شده است. در این جستار، بیشتر، روی سخن ما درباره اساطیری است که در آنها آب در شکل گاو یا زن پدیدار شده است، و سپس به برخی از افسون‌هایی که نیاکان ما برای نزول باران بیشتر به آن متوسل می‌شدند، اشاره خواهد شد. این نکته نیز در خور یادآوری است که درباره برخی از اسطوره‌های یاد شده، کارهای شایسته‌ای انجام شده که از همه مهم‌تر می‌توان به پژوهشی در *اساطیر ایران، جستاری در فرهنگ ایران و از اسطوره تا تاریخ اثر زنده‌یاد مهرداد بهار* اشاره کرد. اما درباره مقایسه تحلیلی - تطبیقی چهار اسطوره یادشده، هنوز اثر ارزنده‌ای چهره ننموده است.

ضحاک

ضحاک ماردوش در اوستا به صورت *azi-dahāka* و در متون پهلوی به شکل *azdahag* آمده است که بنا به نظر بهار، جزو اول این اسم (اژی = *azi*) به معنای افعی و ازدها، و جزو دوم (*dahaka* = دهاک) اسم خاص است. (بهار ۱۳۷۶: ۱۹۰)

اژی دهاک در اوستا یک ازدهای سه سر سه پوزه شش چشم است که در پی

نابودی جهان برمی آید و به تدریج با تحول نامش، شکل عربی ضحاک را به خود می گیرد:

ضحاک را اژدها می گفته اند و نوشته اند به بابل پرورش یافته و جادویی آموخته. روی خود را به صورت اژدها بر پدر نمود. او را اژدها می خوانده اند. پس عربان اژدها خواندند و ضحاک شد. (کریستن سن ۱۳۵۵: ۲۹)

در واقع اسطوره ضحاک به شکلی که در *شاهنامه* فردوسی ارائه شده، در اوستا نمود ندارد. ضحاک در اوستا قربانی های زیادی را بر درگاه آناهیتا پیشکش می کند تا آناهیتا او را در نابود کردن هفت اقلیم یاری دهد، اما آناهیتا دست رد بر سینه او می زند. (اوستا / آبان یشت: بند ۲۹-۳۰-۳۱). پس از اینکه اژی دهاک از درگاه آناهیتا مایوس باز می گردد، فریدون عزم جزم می کند که با پیشکش کردن قربانی به درگاه آناهیتا، حمایت او را در شکست دادن اژی دهاک به دست آورد و آناهیتا خواسته او را برآورده می کند (همان: بند ۳۳-۳۴). فریدون در اوستا موفق می شود اژی دهاک را از بین ببرد و شهرنواز و ارنواز - که نماد ابرهای بارانزا هستند- را از چنگ اژدهای خشکسالی برهاند:

فریدون به جنگ ضحاک می رود، ضحاک را اسیر می کند و دخترها یا خواهرهای جمشید را که بسیار زیبا هستند و قابلیت باروری ابدی دارند و ضحاک آنها را زندانی کرده، آزاد می کند و با آنها ازدواج می کند. خلاصه زن باران آور است، خواهرهای جمشید اولاً هزار سال با جمشید بودند و بعد ضحاک هم می آید، هزار سال هم ضحاک حکومت می کند و اینها زن ضحاک اند،^(۱) بعد فریدون بچه سال و جوان که تازه از هند آمده، می رود و این زن ها را آزاد و با آنها ازدواج می کند. مسأله پیر نشدن زن های بارور شونده و در واقع باران آور است که مظهر حیاتند. (بهار ۱۳۸۴: ۳۱۱)

اژی دهاک سه سر و سه پوزه و شش چشم اوستا، طی تحولاتی، در هیأت ضحاک در *شاهنامه* ظهور می یابد و ضحاک با دو مار رسته بر دوشش، در واقع همان اژی دهاک اوستایی است. تقریباً روایت *شاهنامه* در ژرف ساخت با روایت اوستا یکی است، به این ترتیب که اژدهایی (ضحاک) بر ایران شهر حکومت

می‌کند و سایه کریه او کل کشور را در ماتمی جگرسوز فرو می‌برد، پس فریدون علیه این اژدها به پا می‌خیزد و با از میان بردن او و آزاد کردن زن‌های اسیر در چنگال اژدها، برکت و فراوانی را به این شهر برمی‌گرداند. در واقع چنانچه دیدن گرن^۱ بر این باور است این ماجرا کهن‌الگویی است که در بیشتر اسطوره‌های باروری جهان رخ داده است:

تصور این است که اژدهایی بر جهان حکمرانی می‌کند و خشکسالی همه جا را گرفته است. قهرمانی مقدس پدید می‌آید و دژ را می‌گیرد یا اژدها خود را در حصار می‌گیرد. پیروزی بر اژدها باعث رهایی آب‌هایی می‌شود که اژدها در دژ فرو گرفته بود و زنانی که اژدها در دژ و در بند داشت، به دست قهرمان می‌افتد. باران آغاز به باریدن و زمین را حاصلخیز می‌کند و خدای جوان به ازدواج با زنان آزادشده می‌پردازد. (ویدن گرن ۱۳۷۷: ۷۵)

بهمین سرکاراتی نیز نبرد پهلوان با اژدها را کهن‌الگویی اساطیری می‌داند که ژرف‌ساخت آن آزادی آب‌ها و به تبع آن افزون شدن باروری و برکت است:

رویارویی پهلوان و اژدها یک زمینه اساطیری جهانی است، نوعی نمودگار و انموذج ذهنی است. پندار نگاره‌ای است دیرین که در ژرفای تاریخ نفس آدمی زاده می‌شود، می‌میرد، تا دوباره زنده شود و چون بت عیار به شکل دیگر درآید. گونه اساطیری اژدهاکشی محتوای دینی و آیینی دارد و اغلب با رویدادهای کیهانی و معتقدات مربوط به آفرینش و رستاخیز مرتبط است. مطابق این گونه از اسطوره، ایزدی پیروزگر که چهری خورشیدین یا سرشتی آزرین دارد، با دیوی اهریمنی که ماریپکر و اژدهامنش است و بازدارنده آبها، می‌ستیزد و در اثر چیرگی بر او آب‌ها رها می‌شود و دام و دهشن اهورایی به آشتی و رامش می‌رسد. (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۲۳۷-۲۳۸)

اما موردی که اسطوره ضحاک در روایت شاهنامه، افزون بر روایت اوستایی آن دارد، کشتن گاو برمایه به وسیله ضحاک است؛ گاوی که در واقع دایه فریدون بود و فریدون با شیر او بالید:

1. viden gern

مایه اصلی اسطوره ضحاک نبرد قهرمان با اژدهاست که در اساطیر و حماسه‌های ملت‌های گوناگون به صورت متنوع دیده می‌شود. از نظرگاه اسطوره‌شناسی در این داستان [اسطوره ضحاک] می‌توان آن را نبرد گاو با اژدها دانست. (تسلیمی ۱۳۸۴: ۱۵۷)

به نظر نگارنده، ضحاک با کشتن گاو برمایه در واقع خشکسالی را هرچه بیشتر بر طبیعت حکمفرما می‌کند، چرا که رابطه بسیار نزدیکی بین گاو و زن به عنوان عامل باروری وجود دارد و هر دو نماد ابرهای باران‌زا هستند. هاشم رضی در همین راستا بر این باور است:

در نظر قومی شبان و گله‌دار و کشاورز، مراتع سبز و خرم و احشام پر شیر، غایت و نهایت آرزوهاست و به همین جهت است که در نظر آنان، آسمان، مرتع و سبزه‌زار بزرگی است که ابرهای آن نیز همچون گله‌های گاو و بارانش بسان شیر احشام تصور شود. (رضی ۱۳۸۲: ۱۵۴)

در آثار الباقیه نیز ارتباط بین گاو و باروری نیک نمایان است:

سبب اینکه این روز [شانزدهم دی ماه روز مهر] را عید می‌گیرند، این است که مملکت ایران در این روز از ترکستان جدا شد و گاوهایی را که ترکستانیان از ایشان به یغما برده بودند، از تورانیان پس گرفتند. در این روز بود که فریدون بر گاو سوار شد و در شب این روز در آسمان گاوی از نور که شاخ‌های او از طلا و پاهای او از نقره است و چرخ ماه را می‌کشد، ساعتی آشکار می‌شود... در این شب بر کوه اعظم شیخ گاو سفیدی دیده می‌شود و اگر این گاو دو مرتبه صدا برآورد، سال فراوانی است و اگر یک مرتبه صدا کند، خشکسالی خواهد شد. (ابوریحان بیرونی ۱۳۶۳: ۲۶۶)

مهرداد بهار نیز به سرشت بارورانه گاو اشاره کرده است:

گاو مظهر جهان نباتی است. با کشته شدن گاو، انواع گیاهان دارویی سبز می‌شود... مهر گاو را می‌کشد و از آن، گیاهان سبز می‌شود. (همان: ۳۳۵)

میرچا الیاده نیز بر این باور است که خدایان رودخانه‌ها در یونان بیشتر به صورت ورزا (گاو نر) پدیدار می‌شوند. ورزا گاو و صاعقه از روزگاری بس کهن متفقاً رمزهای خدایان طوفان و رعد و باران بوده‌اند. بانگ و نعره ورزا گاو در فرهنگ‌های کهن با طوفان و رعد برابر شمرده می‌شود و هر دو تجلی نیروی

بارورکننده به شمار می‌روند (الیاده ۱۳۷۲: ۹۷، ۲۰۱). بهرام بیضایی نیز گاو برمایه در اسطوره ضحاک را یادآور گاوهای آسمانی باران‌زا و برکت‌بخش تلقی کرده است (بیضایی ۱۳۸۳: ۹۱). آرتور کایت^۱ نیز اعتقاد دارد که ابرهای باران‌زا، همواره به طور ثابت با گاوها این همانی یافته است. (اذکایی ۱۳۸۰: ۵)

جالب است که درباره ارتباط گاو، زن و باروری، هنوز هم در ایران، مراسمی نمادین برپا می‌شود:

رابطه زن، گاو شیرده و باران که مهرداد بهار و ویدن گرن هردو به آن اشاره می‌کنند، قابل مقایسه است با آیین گاوربایی که در فصل‌های کم‌آبی در غرب ایران و روستای اطراف کرمانشاه هنوز اجرا می‌کنند. زنان روستایی، گاوهای روستای همسایه را آن‌گاه که آنها خود را به خواب زده‌اند، می‌دزدند و می‌برند و زنان روستای دزد زده، با چوبدست و چون جنگاوران می‌روند و در حالی که زنان روستای گاو دزد، در طویله‌ها از خود صدای گاو درمی‌آورند تا آنها را به اشتباه بیندازند، گاوهای ربوده شده را می‌ریزند و بازمی‌آورند. با این آیین نمایشی که با اطلاع دو روستا، سراسر، توسط زنان اجرا می‌شود، امیدوارند باران ببارد. (بیضایی ۱۳۸۳: ۲۷)

در اسطوره مصری ایزیس و ازیریس نیز که از خدایان باروری مصر به شمار می‌آیند، وقتی هوروس، سر مادر خود، ایزیس را از تن جدا می‌کند، توت، مادر ایزیس برای بازگرداندن ایزیس به زندگی، با وردی جادویی، ابتدا سر ایزیس را به سر ماده گاوی تبدیل می‌کند و بعد با پیوند دادن سر گاو به جسد دخترش، او را دوباره به زندگی برمی‌گرداند که در این اسطوره نیز ارتباط گاو و زن و باروری به وضوح مشهود است. (ر.ک. به: روزنبرگ ۱۳۷۹: ۳۱۳-۳۱۹)

در ریگ ودا نیز ابرهای باران‌زا به روشنی به گاو تشبیه شده‌اند: آنها (ابرها) با نیروی خویش، وحشیانه مانند گاوهایی که از یوغ گریزانند، پراکنده می‌شوند. آنها با حرکت خویش سنگ آسمانی و کوههای صخره را می‌لرزاند. (جلالی نایینی ۱۳۷۲: ۴۲۰)

1. Artor Keith

هزیود نیز در توصیف جوامع گله‌دار بدوی اشاره می‌کند که آنها گاو را همان ابر باران‌زا می‌دانستند و چون خدایی می‌پرستیدند:

ورزا یا قوچ در نظر آنان نمایانگر آسمان- خدای مذکر بود. هم او بود که باران را به چراگاهها نازل می‌کرد و آنان امعا و احشا قربانی‌هایی را که نثار این خدا می‌کردند، به فال نیک می‌گرفتند و بخت نیک خویش را بدان مربوط می‌دانستند. (ژیران ۱۳۷۵: ۱۱)

از جمله موارد دیگر در رابطه با ارتباط نزدیک گاو و ابرهای باران‌زا اینکه در اساطیر بین‌النهرین، خدای طوفان و باران، اداد، همواره سوار بر ورزایی نمایانده می‌شد که آذرخشی در دستان اوست و باد و باران برکت بخشنده را به همراه می‌آورد. در واقع ورزا، نشان ویژه او بود که تمثال او که سوار بر ورزاست، هنوز موجود است (همان: ۷۹ و ۱۲۳)

چنانکه گذشت همه موارد یاد شده، نشانگر این هستند که گاو، نماد باروری و ابرهای باران‌زاست و بدون آن خشکسالی و سیاهی بر گیتی سایه خواهد افکند. جالب است در آثار الباقیه نیز فریدون افزون بر آزاد کردن شهناز و ارنواز، گاوهای در بند او را نیز آزاد می‌کند که این امر بیش از پیش، این همانی گاو و زن به عنوان تجسم ابرهای باران‌زا را برجسته می‌کند (ابوریحان بیرونی ۱۳۶۳: ۳۴۶) چرا که رهایی گاو و زن در گستره اساطیر، نماد آزاد شدن آب‌ها و روزافزون شدن برکت و فراوانی است:

باید توجه کنیم که در اساطیر تطبیقی هند و ایرانی، آنچه در هندوستان به اسم گاوهای شیرده ظاهر می‌شود و مظهر ابرهای بارانی است، در ایران به صورت زن ظاهر می‌شود، زن‌های زیبا و پیرناشدنی از دهاک را که فریدون می‌گیرد، برابر همان گاوهایی‌اند که تریته آبتیه در وداها از ویشو روپو می‌گیرد. (بهار ۱۳۸۴: ۲۲۶)

از دیگر سو، فریدون، ارتباط تنگاتنگی با گاو دارد. او به وسیله گاو برمایه، رشد کرده و بالیده و جالب است که پرویز اذکایی، برمایه را به معنی «دارنده گاو بسیار» تلقی کرده است. (اذکایی ۱۳۸۰: ۶). درفش او از پوست گاو است و گرز او نیز گرز گاو سر است و از همه جالب‌تر اینکه در بندهش، تا نه پشت او، گاو

قلمداد شده است. (دادگی ۱۳۶۹، بخش ۲۰: ۲۲۹)

نکته در خور تأمل اینکه فریدون پیش از آنکه در پی انتقام جمشید باشد، انتقام یک گاو را در نظر دارد که بدین ترتیب نبرد اژدها (ضحاک) با گاو (فریدون) نماد ستیز خشکسالی و ترسالی است:

چون ضحاک را به پیش فریدون آوردند، ضحاک گفت: مرا به خون جدت مکش، و فریدون از راه انکار این قول گفت: آیا طمع کرده‌ای که با جم پسر ویجهان در قصاص، همسر و قرین باشی بلکه من تو را به خون گاو نری که در خانه جدم بود، می‌کشم... (ابوریحان بیرونی ۱۳۶۳: ۳۳۹)

افزون بر فریدون، دیگر شخصیت این اسطوره، کاوه آهنگر نیز به عقیده برخی از محققین، با گاو ارتباط دارد:

نام کاوه از لحاظ ریشه‌شناسی لغت احتمالاً می‌تواند ریشه در گاو داشته باشد. در انگلیسی (یکی از زبان‌های هم‌ریشه هند و ایرانی)، cow به معنای گاو ماده است و کاوه که در برخی از آثار فارسی به صورت کاوی (kawi) آمده است، می‌تواند ارتباط عمیق و اسطوره‌ای گاو برمایه و کاوه را بنمایاند، بانگ روح گاو برمایه (گوشورون)^(۲) از حلقوم کاوه بیرون می‌زند و لرزه بر اندام ضحاک (اهریمن) می‌اندازد. لذا قراین امر و هم‌سویی عناصر اسطوره‌ای و تقابل بنیادین عنصر اژدها با گاو ما را بر آن می‌دارد که احتمال دهیم درفش کاویانی هم بی‌ارتباط با عنصر گاو نباشد.^(۳) (تسلیمی ۱۳۸۴: ۱۷۲)

پس با توجه به مطالب یاد شده، می‌توان چنین تصور کرد که ضحاک یا اژی‌دهاک با کشتن گاو برمایه و حبس خواهران جمشید (که هر دو نماد ابرهای باران‌زا هستند)، عملاً خشکسالی را بر ایران حکمفرما کرده است. فریدون با آزادکردن ارنواز و شهرنواز، بر اژدهای خشکسالی پیروز می‌شود و باران و طراوت و شادابی را به ایران شهر ارزانی می‌کند.

این‌درا

دیگر اسطوره‌ای که اسطوره ضحاک را به یاد می‌آورد، اسطوره ایندرا است. ایندرا یکی از بزرگ‌ترین خدایان هند است که خویشتکاری بارورانه برجسته‌ای دارد و

اگرچه بیشتر او را به عنوان یک خدای جنگ می‌شناسیم، اما در شمار یکی از خدایان بزرگ باروری به شمار می‌آید. ایندرا در ردیف آن خدایانی است که در فضای میانه واقع بین زمین و آسمان قرار گرفته‌اند. او یکی از خدایان بسیار محبوب ریگ‌وداست و در بیش از یک چهارم سرودهای ودا نام او ذکر شده است (شایگان ۱۳۵۶، ج ۱: ۶۴-۶۶). او خدایی است که در برق آسمان جای دارد و چنانچه از نام او برمی‌آید،^(۴) عطیه با ارزش خود، باران را به زمین‌های تشنه و دهن‌چاک ارزانی می‌کند. وقتی سلطه ظالمانه بادهای سوزان از حد بگذرد، ایندرا با قدرت تمام باران زندگی‌بخش را فرو می‌بارد و ترنم خوش باران را به گوش زمینیان می‌رساند. (Gox 1963: 160)

پیش از آنکه به تحلیل خویشکاری بارورانه این خدا پردازیم، لازم به ذکر است که در اساطیر ایران نیز ایندرا حضور دارد، با این تفاوت که در ایران، چهره‌ای کاملاً اهریمنی دارد و در تقابل با نیروهای اهورایی قرار دارد، در حالی که در اساطیر هند جایگاه او در صدر خدایان است. این اختلاف عمیق به گذشته‌های بسیار دور برمی‌گردد، به این ترتیب که در قوم هند و ایرانی دو گروه خدایان در اندیشه‌ها فرمانروایی می‌کردند. گروه اول، خدایانی که اسورا یا اسوره^۱ نامیده می‌شوند و نشان دهنده پایگاه خسروی‌اند و گروه دوم که دیو^(۵) نامیده می‌شوند و نماد صلابت و روح جنگجویانه هستند.

این میراث آریایی و هند و ایرانی در اساطیر هند به صورت سه گروه خدایان نمودار می‌شود؛ گروه نخست خدایان فرمانروا هستند که از فرمانروایی و روحانیت برخوردارند و لقب اسورا دارند که در رأس آنها ورونه^۲ است، که ابتدا خدای آسمان و سپس خدای نظم و ترتیب و سامان بخشیدن به امور عالم گشت

1. Asura
2. Varuna

و میترا خدای عهد و پیمان یکی از خدایان نزدیک بدوست. گروه دوم خدایان ارتشتاری و جنگجویی هستند که لقب آنها دیو، و ایندرا در رأس آنهاست. خدایی که باران‌های سیلابی فرو می‌فرستد و اژدهای خشکسالی را از بین می‌برد. گروه سوم خدایانی‌اند که با پدیده‌های طبیعت در ارتباط هستند که به عنوان نمونه می‌توان از اوشاس، ایزد سپیده دم، سوری‌ا و ساویتا، خدایان پرتو خورشید، اگنی، خدای آتش و سومه، خدای گیاه مقدس، نام برد.

در آیین ودایی دو گروه اول و دوم یعنی اسوراها و دیوها در یک رده قرار داشتند و از آنها به یک اندازه حاجت درخواست می‌شد. اما رفته رفته از دشمنی میان آنها سخن به میان آمد و به ویژه ایندرا و ورونا در تقابل با هم قرار گرفتند. در متن‌های نوتر هندی، اختلاف و مغایرت این دو گروه از خدایان بیشتر و بیشتر شد و در حالی که دیوها همچنان مسند خدایی خود را داشتند، اسوراها از سریر خدایی فرو افتادند و از آن پس در جایگاه ضد خدایان پدیدار گشتند و تنها اسوراها بزرگی چون ورونا و میترا با اندکی اغماض از صفت اهورایی، به گروه خدایان دیوی پیوستند و بدین ترتیب همچنان مقام خدایی خود را حفظ کردند. از این پس بود که در گستره اساطیر هند تنها دیوان ستایش می‌شدند و اسوراها که از مقام خدایی برافتاده بودند، به صورت اهریمن و موجودات نابکار جلوه‌گر شدند.

در گذر این اندیشه‌ها به ایران شهر، لقب گروه اسوراها که در ایران به صورت اهورا درمی‌آید، لقب سرور بزرگ می‌شود و اهورامزدا بزرگ‌ترین خدا می‌شود، لقب اهورا که بزرگ‌ترین لقب خدایی است به جز اهورامزدا دربارهٔ ایام نیات^(۶) و میترا نیز به کار می‌رود. بدین ترتیب، در ایران، برعکس هند، اسوراها یا اهوراها در مقام خدایی باقی می‌مانند و دیوها در جایگاه کماله دیوان و موجودات در پی سقوط خدایان دیوی در اساطیر ایران. ایندرا نیز که در زمرهٔ این خدایان بود، به

طبع از مقام خدایی فرو افکنده شد و در جایگاه کماله دیوان، هم‌آورد اصلی اشته (اردیبهشت) زیباترین امشاسپندان قرار گرفت و به عنوان روح ارتداد و برهم‌زننده نظم تلقی گردید. (هینلز ۱۳۷۵: ۷۴)

البته ایندرا مقام خدایی خود را در اساطیر ایران به کلی ازدست نداد، بلکه لقب او ورتره^۱ به صورت ورثرغنه به خدای جنگ ایران - بهرام - رسید، با این تفاوت که بهرام برخلاف ایندرا، بیشتر در نقش یک خدای جنگ ظاهر می‌شود تا یک خدای باروری.^(۷) (گریناوم ۱۳۷۱: ۹۰)

البته این نکته هم گفتنی است که با اینکه بهرام مانند ایندرا در ایران به اژدهاکشی معروف نیست، بنا بر تصریح دکتر سرکاراتی، در ارمنستان به اژدهاکشی معروف بوده است که این امر بیش از پیش او را به ایندرا نزدیک می‌کند. (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۲۳۹). استاد پورداوود نیز ضمن اینکه بهرام و ایندرا را دارای یک خویشکاری می‌داند، برایین باور است که بهرام نیز چون ایندرا به اژدهاکشی معروف بوده است. (گرگی ۱۳۴۳: ۱۳۰)

در هر حال ایندرا، برخلاف اساطیر ایران، در هند مقامی بس والا دارد و سرور خدایان به شمار می‌رود. (جلالی نایینی ۱۳۷۲: ۱۷۲ و ۱۷۳). برجسته‌ترین خویشکاری ایندرا، نبرد او با ورتره^(۸) - دیوهای خشک‌سالی - و دیگر همتایان او و آزادکردن گاوهای اسیر در دست آنها است که در بیشتر سرودهایی (۲۵۰ سرود) که در ستایش اوست، به این موضوع اشاره شده و این امر نشان‌دهنده اهمیت این خویشکاری اوست. به برخی از موارد، نبرد ایندرا با ورتره‌ها در ریگ‌ودا اشاره می‌شود:

... او گاومیشان و گاوهای وحشی را در گاوخانه‌هایشان می‌یابد. وقتی که دانایان او را به سوی بهره‌برداری قوی رهبری می‌کنند... بدین‌سان ایندرا خداوند حقیقی گنج است و با

1. vrtrahan

کشتن ورتره، به بشر آزادی بخشید. (جلالی نایینی ۱۳۷۲: ۴۶۵)

ای ایندرا، ای قهرمان، تو آب‌های عظیم را که اهی^۱ پیش از این در بند کرده بود، آزاد ساخته‌ای و آنها را پخش نموده‌ای.... ای ایندرا، ای قهرمان، تو با دلیری خویش اهی با عظمت را که در غاری مخفی شده بود و در پنهانی به سر می‌برد و آب‌هایی که منزلگاهش بود، او را پوشیده بودند و در آسمان (فضا) مانع از ریزش باران بود، از میان بردی... ما صاعقه را که در دست‌های تو می‌درخشد، می‌ستاییم و ما اسب‌ها را که علائم آفتاب (ایندرا) است، جشن می‌گیریم. (همان: ۵۹-۶۰)

آن که در چهلمین پاییز شمیره^۲ را که در میان کوهستان زندگی می‌کرد، پیدا نمود و اژدها را که قدرت خویش را آشکار می‌ساخت و دیوی که در آن بود، بکشت، ای مردم او ایندرا است. آن که با ۷ مهار آن گاو نر، آن قادر ۷ سیلاب بزرگ را آزاد ساخت تا به میل خویش روان گردند، آن که چون آسمان می‌گذشت و به رعد مسلط بود، روهینه^۳ [دیو خشکسالی] را پاره پاره ساخت، ای مردم او ایندراست. آنکه اژدها را بکشت و ۷ رودخانه را آزاد ساخت و گاوان را از غاز بالا بیرون آورد، ای مردم او ایندرا است. (همان: ۲۷۹-۲۸۲)

چنانکه مشاهده شد، ایندرا در همه موارد یاد شده، ورتراها را از میان برد و گاوها یا آب‌های محبوس در چنگال آنها را آزاد کرد و بدین ترتیب نقش برجسته او در باروری به خوبی آشکار می‌شود.

در موارد یاد شده، این نکته لازم به یادآوری است که گاو، نماد ابرهای باران‌زا یا آب است و در مثال‌های ذکر شده نیز این امر به روشنی مشهود است، چرا که در برخی از موارد، ایندرا، آب‌ها و در برخی موارد گاوها را آزاد می‌کند و در واقع گویا گاو و ابرهای باران‌زا (یا آب) به طریق این همانی یکی تصور شده‌اند: ورتره اشاره بدان اهریمن و اژدهای هراس‌انگیزی است که آب‌های زمین را یکجا نوشیده و در شکم خود محبوس کرده بود، به طوری که قحطی و خشکسالی جهان را فراگرفت. ورتره را می‌توان به تعبیر دیگر اهریمن خشکسالی و قحطی دانست و ایندرا را خدای توانایی پنداشت که آب‌ها را به زمین برمی‌گرداند و رودهای آسمانی را از نو احیا می‌کند و

1. ahi
2. sambara

3. Rauhina

به زندگی خاکی، هستی و طراوت می‌بخشد. این داستان را می‌توان به عناوین مختلف تفسیر کرد، ولی آنچه از این شاهکار ایندرا ما را دستگیر می‌شود، بی‌گمان صفت حاصلخیزی اوست. (شایگان ۱۳۶۵، ج ۱: ۶۴-۶۶)

در هر حال چنان که گذشت، ایندرا، ورتره^۱ - دیو بزرگ خشکسالی - را می‌کشد و به همین دلیل به لقب ورثرغنه^۲ به معنای کشنده ورتره معروف می‌شود. مهم‌ترین لقب دیو ورتره، اهی^۳ است که معادل سنسکریت اژی به معنای مار و اژدهاست، یعنی همان جزو اول نام اژی‌دهاک. اگر فریدون، ارنواز و شهرناز را از چنگ ضحاک نجات می‌دهد و انتقام گاو جلدش را از او می‌گیرد، ایندرا نیز گاوهایی که ورتره، دیو خشکسالی در بند کرده است، آزاد می‌کند، که به این ترتیب هم فریدون و هم ایندرا رهایی بخشنده آب‌های حبس شده در چنگال دیو خشکسالی‌اند:

.... اهی در کوهی دوردست ساکن است و گاوهای شیرده را دزدیده و ایندرا، خدای جنگاور هر سال به این کوهستان‌ها می‌رود، اهی را می‌کشد و این گاوهای شیرده را آزاد می‌کند. گاوهای شیرده در اینجا نماد ابرهای باران‌آور هستند. در واقع ایندرا این گاوهای ماده را که در کوهها هستند و این ابرهای باران‌زا را آزاد می‌کند تا بارند. گاهی از این گاوهای ماده به عنوان زنانی که دزدیده شده‌اند، صحبت است که ایندرا می‌رود و زنها را آزاد می‌کند...^(۹) (بهار ۱۳۸۴: ۳۱۱)

از دیگر سو یکی از مهم‌ترین دشمنانی که ایندرا از پای درمی‌آورد، اژدهایی موسوم به ویشوه روپه^۴ است که ایندرا با شکست او گاوهای شیرده را آزاد می‌کند (جلالی نایینی ۱۳۷۲: ۶۳). جالب است ویشوه روپه نیز چونان ضحاک، اژدهایی سه سر و سه پوزه و شش چشم است و بهار، شکست ویشوه روپه را به روشنی معادل اسطوره ضحاک دانسته است:

شکل گرفتن داستان ضحاک در ادبیات پهلوی و شاهنامه نتیجه تلفیق عناصری چند است، ولی

1 . varta

2 . verethraghna

3. ahi

4. visvarupa

در مجموع داستان به گرد همان اژدهای سه سر می‌گردد که در اوستا ظاهر می‌شود و در شاهنامه صورت تحول یافته آن پادشاهی ستمگر شده است که دو مار بر شانه دارد. اما شخصیت اصلی او اژدهایی سه سر، منشأ هند و ایرانی و اساطیری دارد و اژدها در اساطیر هند و ایرانی مظهر پلیدی، تنگ‌سالی و شومی است. در اساطیر ودایی، اژدهایی هم‌نام او وجود ندارد ولی شخصیت شاهنامه‌ای ضحاک و پدرش مرداس با شخصیت اژدهایی به نام ویشوروپه و پدرش توشتر^۱ در ادبیات ودایی هماهنگی دارد و یکی است. توشتر خدایی صنعتگر، برکت‌بخشنده و یاری‌دهنده است، ولی فرزند او، ویشوروپه اژدهایی با سه سر و شش چشم بود که اسبان و گاوهای بسیار داشت و سرانجام به دست ایزدی به نام تریته کشته شد و گاوهایش را از او ربودند. در شاهنامه نیز مرداس، پدر ضحاک، مردی رمه‌دار و نازنین بود که سلطنت می‌کرد و خدا را می‌پرستید، ولی فرزند وی، ضحاک، ماردوش شد که برابر اژی‌دهاک سه سر و شش چشم اوستایی است. جالب توجه لقب بیوراسب ضحاک است؛ بیوراسب به معنای دارنده ده هزار اسب، خود ویشوروپه را که اسب‌های زیادی داشت، به خاطر می‌آورد. به احتمال بسیار گاوهای شیرده ویشوروپه نیز همان همسران ضحاک ماردوش‌اند که به دست فریدون می‌افتند. زیرا در وداها، گاوهای شیرده و زنان هر دو نماد ابرهای باران‌آورند. در واقع ابرهای باران‌آوری که ضحاک زندانی کرده بود، فریدون آزاد کرد. آن خدای ودایی نیز که ویشوروپه را می‌کشد، برابر فریدون اوستایی است. (بهار ۱۳۷۴: ۸۷-۸۸)

هرچند در اساطیر ایران، این بهرام خدای جنگ است که چونان ایندرا، ملقب به صفت ورثرغنه است، اما از آنجا که ورثرغنه به معنای کشنده اژدهای ورتره است و ورتره ملقب به اهی (همان اژی اوستایی در واژه اژی‌دهاک) است، برخی از اسطوره پژوهان از جمله گرینباوم^۲ و بنونیست^۳ فریدون را معادل ایندرا می‌دانند. (گرینباوم ۱۳۷۱: ۹۲)

از دیگر همانندی‌های ایندرا و فریدون می‌توان به سلاح خاص ایندرا اشاره کرد. سلاح او در نبرد ورتره، وجر^۴ نام دارد که این کلمه با گرز که سلاح فریدون در نبرد با اژی‌دهاک بود، هم ریشه است. اما از همه مهم‌تر اینکه هم

1. Tvashtar
2. Grinbawm

3. Benvenist
4. vajra

اژی‌دهاک و هم‌ورتره، اژدهایی سه سر و سه پوزه و شش چشم‌اند که این امر ارتباط هرچه بیشتر ضحاک و ویشوه رویه را برجسته‌تر می‌کند.^(۱۰) نکته جالب دیگر اینکه همان‌طور که فریدون کاملاً با گاو پیوند خورده است، یکی از تجلیات ایندرا و همتای ایرانی او، بهرام، نیز ورزا (گاو نر) است:

ایندرا پیوسته با ورزا گاو قیاس می‌شود. قرین ایرانی او، ورثغن^۱ نیز به سیمای ورزا، گاو، اسب فحل، قوچ، بز و گراز بر زرتشت پدیدار می‌گردد. (الیاده ۱۳۷۲: ۹۶)

رامایانا

منظومه رامایانا که اکنون بیش از ۲۴۰۰۰ بیت آن باقی نمانده در سده سه، شش یا هشتم پیش از میلاد سروده شده است. سراینده آن، راهزنی به نام والمیکی^۲ بود که با مشاهده شکار یک کبوتر به وسیله صیاد، متقلب شد و سخن‌هایی در وصف کبوتر و زوجش بر زبان آورد و در این میان سروش غیبی از آسمان به او خطاب کرد که آنچه گفتی «شعر» است، پیشه راهزنی را رها کن، چون شاعر بزرگی خواهی شد. از آن پس، والمیکی به شعر رو آورد و رامایانا را به منصفه ظهور رساند. رامایانا از دو جزو رام و اینه به معنای پناهگاه و مأمن رام است که از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین متون مقدس برهمنان به شمار می‌رود. (والمیکی ۱۳۷۸: ۸-۹)

اما اسطوره رامایانا از این قرار است که رام، پسر شاه داساراتا، با سیتا، دختر مادر زمین، ازدواج می‌کند. شاه داسارتا^۳ در پی این برمی‌آید که پادشاهی سرزمین خود را به رام بسپارد، اما نامادری رام، شاه را ناگزیر می‌کند که به جای رام، پسر خودش، بهاراتا را بر اریکه قدرت بنشاند و ۱۴ سال رام را به تبعید بفرستد. شاه داساراتا که سوگند خورده بود هر آرزویی که مادر بهاراتا دارد،

1. Verethragna

2. Valmiki

3. Dasarata

برآورده کند، نمی‌تواند عهد خود را نادیده بگیرد و به ناچار بهاراتا را بر تخت می‌نشانند و راما را به تبعید می‌فرستد. راما در این راه تنها نیست و سیتا، همسر او و لکشمانا^۱، برادرش، او را همراهی می‌کنند. وقتی آنها در جنگل به سر می‌برند، دختر راونا^۲ که دیو بسیار هولناکی است، به راما دل می‌بندد، اما راما دست رد بر سینه او می‌زند. دختر راونا در پی انتقام از راما، راکشاساها^(۱۱) را علیه او می‌شوراند، اما راما همه را در هم می‌کوبد. چون راونا از این ماجرا آگاه می‌شود، سیتا همسر راما را می‌رباید و حبس می‌کند. تنها هانومان^۳ که سردهسته میمون‌هاست، از جای سیتا باخبر است. او راما را در نبرد با راونا یاری می‌کند و موفق می‌شوند راونا را سر به نیست کنند و سیتا را از چنگ او رهایی بخشند. راما که از آن پس ده هزار سال بر سرزمین ایودیا^۴، فرمانروایی می‌کند، از سیتا می‌خواهد که پاکی خودش را با گذر از آتش ثابت کند، چرا که او مدتی در جنگ راونا اسیر بوده و لکن ثابت کردن پاک‌دامنی‌اش ضروری است. سیتا با موفقیت از آتش می‌گذرد و بی‌گناهی‌اش ثابت می‌شود. اما پس از چندی دوباره، راما بر اثر دمدمه مردم، به سیتا شک و او را تبعید می‌کند. سیتا که از راما باردار است، صاحب دو پسر می‌شود و فردی به نام والمیکی، ماجرای راما را برای آنها تعریف می‌کند.

چون راما ماجرای خودش را از زبان آن دو پسر می‌شنود، از کرده پشیمان می‌شود و دوباره سیتا را به خود فرا می‌خواند، اما پیش از هرچیز از او می‌خواهد که بار دیگر پاک‌دامنی خود را ثابت کند. سیتا از این امر برمی‌آشوبد و به دامن مادر خود، زمین، فرو می‌رود و راما پس از چندی در هیأت ویشنو به آسمان برمی‌گردد.

1. Lakshmana
2. Ravena

3. Hanoman
4. Iiodia

یاکوبی^۱ این حماسه را از زاویه‌ای کاملاً بارورانه نگریسته است:

رامایانا معنی تمثیلی دارد و متکی بر علم‌الاساطیر ودایی است. سیتا در ریگ ودا به معنی شیار آمده و چون مربوط به زمین و کشت و زراعت است، پس باید سیتا را الهه حاصلخیزی پنداشت، مضافاً اینکه در رامایانا صفت حاصلخیزی سیتا به وضوح مشهود است. موقعی که پدر سیتا زمین را شخم می‌زد، سیتا به وجود آمد و هنگام مرگ نیز، سیتا به آغوش الهه مادر که مظهرش همان خاک و زمین است، بازمی‌گردد. راما به نظر یاکوبی در اصل همان ایندرا، خدای سلحشور ودایی بوده است و سلطان اهریمنان، راونا، همان اژدها و دیو خشکسالی و قحطی است که در ریگ ودا به ورتره معروف بود. نبرد راما با راونا معادل همان نبردی است که ایندرا با ورترا کرد و به موجب آن، او را کشنده ورترا نام نهادند. (شایگان ۱۳۵۶، ج ۱: ۲۴۸)

مهرداد بهار این اسطوره را معادل اسطوره سیاوش می‌داند که البته چنین است، چرا که این دو اسطوره از نظر شخصیت‌پردازی و خویشکاری، بسیار به هم نزدیک‌اند و حتی گاه شخصیت‌ها در تناظری یک به یک قرار می‌گیرند. بهار براین باور است که این دو شخصیت اسطوره‌ای - که بخش بزرگی از حماسه ایران و هند را تشکیل داده‌اند- در واقع دو خدای آسمانی بوده‌اند که در گذر از اسطوره به حماسه، در هیأت یک پهلوان پدیدار شده‌اند. (بهار ۱۳۷۴: ۹۵)

اگر بخواهیم برخی ویژگی‌های بنیادین و محوری این دو اسطوره را برکاویم، به همانندی‌های شگرف این دو اسطوره بیشتر پی خواهیم برد. چنانکه در هر دو اسطوره، مادری ناتنی باعث می‌شود که قهرمانان به سلطنت نرسند؛ در اسطوره سیاوش، سودابه و در اسطوره رامایانا، مادر بهاراتا مانع این کار می‌شوند. هر دو پهلوان از سرزمین خود تبعید می‌شوند، چنانکه سیاوش به توران پناهنده می‌شود و راما به سرزمین راونا. در هر دو اسطوره، دو پهلوان در سرزمین بیگانه مجبور به جنگ می‌شوند و سپس پیروز بازمی‌گردند، چنانکه سیاوش با تورانیان جنگید

1. Jacobi

و در هیأت کی خسرو باز آمد:

سیاوش کشته می‌شود اما در آنجا به جای کشته شدن قهرمان، زنش کشته می‌شود و زیرزمین می‌رود. رام می‌رود و خود برمی‌گردد. در ایران سیاوش می‌رود، ولی کی خسرو برمی‌گردد. کی خسرو برابر حیات مجدد سیاوش است. (بهار ۱۳۸۴: ۲۹۳)

و راما با راونا جنگید و پیروزمندانه به سرزمین خود بازگشت.

اینکه رستاخیز سیاوش در هیأت کی خسرو شکل می‌گیرد، منحصر به اساطیر ایران نیست. در اساطیر مصری نیز شاهدیم که وقتی اوزیریس، خدای باروری مصر، می‌میرد و به دنیای مردگان گام می‌نهد، فرزند او، هوروس در هیأت رستاخیز پدر به جای او بر تخت سلطنت می‌نشیند، چنانچه کی خسرو، پسر سیاوش، بر اریکه قدرت نشست:

هوروس، پسر اوزیریس پس از آنکه اوزیریس به فرمانروایی دنیای دیگر رسید، همتای پدرش در زمین شد. در حقیقت می‌توان گفت که هوروس شکل یا صورت رستاخیز یافته اوزیریس بود. هوروس را انتقام گیرنده اوزیریس نیز خوانده‌اند زیرا او وظایفی را برعهده گرفت که دوباره زنده کردن جسد پدرش یکی از آنها بود (روزنبرگ ۱۳۷۹، ج: ۱: ۳۱۶)

در هر دو اسطوره، گذر از آتش، وسیله اثبات بی‌گناهی است، چنانکه هم سیاوش و هم سیتا که یک الهه نباتی است، برای اثبات بی‌گناهی خود، با موفقیت از آتش می‌گذرند. در هر دو اسطوره نوع گناه شخصیت‌ها یکی است و آن خیانت به ناموس است، چنانکه سیاوش به جرم خیانت به پدرش و سیتا به جرم خیانت به راما مجبور به گذر از آتش شدند. از دیگر سو، ژرف‌ساخت هر دو اسطوره، باروری است و هر دو پهلوان، در واقع خدای باروری‌اند:

سبز شدن گیاهان در پی رامه و روییدن گیاه از خون سیاوش، معرف ذات ایزدی و برکت بخشندگی ایشان است. در این دو داستان، همسران دوم شاهان، مظهر الهه آب، دو شاهزاده مظهر خدای نباتی، طرد شدنشان، مظهر مرگ خدای نباتی برکت‌بخش و سلطنت مجددشان،^(۱۲) حیات مجدد خدای یادشده است. (بهار ۱۳۷۴: ۹۶)

اما به نظر نگارنده اگرچه حماسه رامایانا وجوه مشترک بسیاری با اسطوره

سیاوش دارد، از نظر ژرف‌ساخت، بیشتر به اسطوره ضحاک می‌ماند. چنانکه گفته شد، ربودن زن یا گاو به وسیله اژدها و سپس رهایی زن‌ها و ازدواج با آنها در گستره اساطیر، کهن‌الگویی است که در اسطوره‌های گوناگون جهان تکرار می‌شود و رهایی آب‌ها و به تبع آن باروری و برکت بیشتر را در پی دارد:

تصور بر این است که اژدها بر جهان حکم‌فرمایی می‌کند و خشکی (خشکسالی) همه جا را فراگرفته است. قهرمان مقدس پدید می‌آید و دژ را می‌گیرد. پیروزی بر اژدها باعث رهایی آب‌هایی می‌شود که اژدها در دژ گرفته بود و زنانی که اژدها در دژ و بند داشت، به دست قهرمان می‌افتد. باران آغاز به باریدن و زمین را حاصل‌خیز می‌کند و خدای جوان به ازدواج با زنان آزاد شده می‌پردازد. (حضوری ۱۳۷۸: ۲۷)

حال همچنان که در اسطوره ضحاک، ارنواز و شهرناز به وسیله ضحاک ربوده می‌شوند و فریدون، با شکست ضحاک آنها را آزاد می‌کند، در حماسه رامایانا نیز راوانا، دیو هولناکی که کل زمین را تهدید به نابودی کرده است، سیتا-همسر رامایانا- را می‌دزدد و رامایانا با شجاعت تمام از در جنگ با او درمی‌آید و موفق به آزادی سیتا می‌شود که در هر دو اسطوره، مراد، آزادی آب‌ها و باروری بیشتر است. بدین ترتیب کهن‌الگویی ربودن گاو یا زن به وسیله اژدها و سپس رهایی آنها، در هر دو اسطوره یاد شده، تکرار شده است.

ممکن است این پرسش در ذهن پدیدار شود که اگر اسطوره رامایانا مانند اسطوره ضحاک است، پس فرورفتن سیتا به دامن زمین را باید چگونه توجیه کرد؟ در پاسخ باید گفت، چنانکه گفته شد، زن معادل ابرهای باران زا و آب است. حال طبیعی است همچنان که به عنوان مثال در اسطوره یونانی دمتر و پرسفونه^(۱۳) فرود این دو به دنیای مردگان و سپس بازگشت آنها به زمین باعث باروری بیشتر می‌شود، در رامایانا نیز سیتا که ابتدا از شیار زمین حاصل شده بود و در واقع زمین، مادر او بود، دوباره به آغوش گرم مادر برگردد. در واقع اگر

1. Demeter- persephone

بپذیریم زن معادل آب است، پس بهترین جایی که او می‌تواند سرچشمه باروری گردد، زیر زمین است، تا با سیراب کردن بذرها، زمینه‌ساز رستاخیز آنها در بهار باشد. «سیتا همسر راما به معنی شیار و شخم است. بدین دلیل بدین نام موسوم است که از شیار مزرعه‌ای تولد یافت. وی تجلی لکشمی، همسر ویشنو و دختر شهریار جنکا^۱ است» (Zimmer 1955, vol 1: 85). از دیگر سو، چه بسا سیتا نماد بذری باشد که مانند ایشتر^۲ - الهه باروری بین‌النهرین -، دمتر و پرسفونه هر سال در زیر زمین دفن می‌شود تا در موسم بهار با رستاخیز خود، جهان را سرسبزی بخشد.

گشتاسپ

گشتاسپ فرزند لهراسپ و نبیره کی‌کاووس است که چون پدرش بر تخت سلطنت نشست، خواهان تاج و تخت پدر شد، اما لهراسپ درخواست او را رد کرد. گشتاسپ به همراه سیصد سوار ایران را ترک کرد و رهسپار هند شد. لهراسپ، زیر را در پی او فرستاد، اما گشتاسپ شرط بازگشت خود را بسته به دستیابی تاج و تخت ایران دانست. به هر ترتیب بود گشتاسپ برگشت، اما چنین می‌پنداشت که پدرش با کاوسیان بیشتر بر سر مهر است و از این رو دوباره ایران را ترک کرد، اما این بار رهسپار روم شد. در روم با کتایون - دختر قیصر روم - ازدواج کرد، اما قیصر روم، او و کتایون را از دربار راند و از روی خشم، اعلام کرد که دخت دوم خود را به کسی خواهد داد که گرگ دهشتناک بیشه فاسقون را بکشد. میرین خواستگار دخت دوم به گشتاسپ متوسل شد و گشتاسپ این گرگ دهشتناک را از بین برد؛ گرگی که بنا بر عقیده جلال خالقی مطلق تنها نام گرگ را دارد، اما اوصاف او همه دال بر این است که گرگ یاد شده در واقع یک ازدهاست:

1. Janaka

2. Ishtar

یکی گرگ بیند به کردار نیل
سرو دارد و نیشتتر چون گراز
بر آن بیسه برنگذرد نرّه شیر
دو دندان او چون دو دندان پیل
سروهاش چون آبنوسی فرسپ
همی ازدها خوانم این را نه گرگ
تن ازدها دارد و زور پیل
نیارد شدن پیل پیشش فراز
نه پیل و نه خونریز مرد دلیر...
دو چشمش طبر خون و چرمش چو نیل
چو خشم آورد بگذرد از دو اسپ ...
تو گرگی مدان از هیونی بزرگ
(فردوسی ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۶-۲۸)

سومین خواستگار دختر روم اهرن است که قیصر عهد می‌کند در صورتی
دختش را به او خواهد داد که بتواند ازدهای خوفناک کوه سقیلا را از بین ببرد.
اهرن نیز به گشتاسپ متوسل می‌شود و گشتاسپ این ازدها را نیز می‌کشد.
جلال خالقی مطلق براین باور است:

صورت کهن‌تر این روایت چنین بوده که پهلوانی ازدهایی را کشته و سه دختر را که از
حبس ازدها نجات داده بود، به زنی گرفته بود. ولی سپس در تطور افسانه یک پهلوان به سه
پهلوان تبدیل شده است که دوتای آنها عملاً جز نامی بیش نیستند و یک ازدها نیز تبدیل به
دو ازدها شده است که نام یکی از آنها برای تنوع داستان گرگ شده است. (خالقی مطلق
۱۳۷۲: ۳۳۵-۳۳۶)

اگر گفته خالقی مطلق را بپذیریم که نگارنده نیز بر همین عقیده است،
گشتاسپ نیز چون فریدون و رامنا، ازدهایی را که دختران را حبس کرده، رهایی
بخشیده و به این ترتیب ترسالی و طراوت را دیگر بار به طبیعت بازگردانده
است.

اسفندیار

مهرداد بهار همه ازدهاکشی‌ها را در حماسه ملی ایران از دیدگاه بارورانه نگریسته
و براین باور است که ژرف‌ساخت همه آنها، باروری و برکت‌بخشی است^(۱۴)...
(بهار ۱۳۷۴: ۳۸). به این ترتیب اسفندیار نیز با کشتن ازدها در خوان سوم، گویا
ازدهای خشکسالی را از بین برده و برکت و فراوانی را به ایران شهر ارزانی
داشته است. اما آنچه در اینجا در نظر نگارنده است؛ نه ازدهاکشی اسفندیار در

خوان سوم، بلکه نبرد او با ارجاسپ است؛ نبردی که در منظومه *ایاتکار زریران* و *شاهنامه فردوسی* به گونه‌ای برجسته پدیدار شده است.

ارجاسپ در اوستا به صورت *arəjat aspa* و در پهلوی به صورت *arjaspa* به معنای دارنده اسب ارزشمند آمده است (بهار ۱۳۷۶: ۱۹۶). او پس از افراسیاب بزرگ‌ترین پادشاه داستانی توران است که آخرین دشمن خطرناک ایران شمرده شده است. در اوستا نام او همه جا با صفت درونت^۱ یعنی دروغ پرست آمده است. ارجاسپ، از قبیله خئی^(۱۵) - یکی از قبایل تورانی - دانسته شده است. (صفا ۱۳۷۴: ۶۰۳)

بنا بر متن *شاهنامه*، با گرویدن گشتاسپ به دین زردشت، ارجاسپ از در جنگ با او درمی‌آید و خواهران اسفندیار، همای و به‌آفرید را می‌رباید و در گنبدان دژ حبس می‌کند که در فرجام، اسفندیار پس از پشت سر گذاشتن هفت‌خوان، ارجاسپ را می‌کشد و خواهران خود را رهایی می‌بخشد. درحالی‌که نگارنده هیچ تأکیدی بر بارورانه بودن این حماسه ندارد، اما این قدر هست که حبس خواهران اسفندیار در زندان و سپس رهایی آنها به وسیله اسفندیار تداعی‌کننده اسطوره ضحاک و ایندرا و رامایانا باشد، به این ترتیب که: همان‌گونه که در اسطوره‌های یاد شده، زن یا گاو به وسیله اژدهایی حبس می‌شود و سپس فریدون و ایندرا و رامایانا موفق به رهایی دختران و یا گاوهای شیرده می‌شوند، اسفندیار نیز موفق بدین کار شد. نظر نگارنده وقتی بیشتر تأکید می‌شود که در *شاهنامه* به روشنی از ارجاسپ به اژدها تعبیر شده است که در این صورت، این همانی او با ضحاک و ویشوه روپه و راونا هرچه بیشتر برجسته می‌گردد.

پس‌ذیرفتم از کردگزار بلنند که گر تو به توران شوی بی‌گزند
به مردی شوی در دم اژدها کنی خواهران را ز ترکان رها
(فردوسی ۱۳۷۶، ج ۶: ۱۶۴)

1. Drvant

چنانچه گذشت، در ماجرای اسفندیار نیز ارجاسپ چونان اژدهایی خواهران اسفندیار (برهای بارانزا) را می‌رباید و اسفندیار با رهایی آنها، دیگر بار طراوت و باران و سرسبزی را به ایران شهر ارزانی می‌کند.

نتیجه

نبرد پهلوان با اژدها و آزادی گاو یا زن اسیر در چنگال اژدها یکی از کهن‌الگوهای تکرار شده در گستره اساطیر است که حبس گاو یا زن به وسیله اژدها، نماد خشکسالی، و شکست اژدها و رهایی گاو یا زن، نماد رهایی ابرهای بارانزا و سرسبزی طبیعت است. در پنج اسطوره ضحاک، اسفندیار، گشتاسپ، ایندرا و رامایانا نیز با وجود روساختی ناهمگون، می‌توان این کهن‌الگو را آشکارا نظاره‌گر بود؛ به این ترتیب که در هر پنج اسطوره، یک اژدها یا دیو (ضحاک، ارجاسپ، اژدها، ویشوروپه، راونا)، زن یا گاو را که نماد ابرهای بارانزا است، می‌رباید و حبس می‌کند و به همین دلیل خشکسالی حکم‌فرما می‌شود و از باران و ابرهای بارانزا اثری نیست. از دیگر سو، در هر پنج اسطوره، پهلوانی سترگ (فریدون، اسفندیار، گشتاسپ، ایندرا، رامایانا) با اژدهای خشکسالی از در ستیز درمی‌آید و با کشتن اژدها، زن یا گاوهای حبس شده را آزاد می‌کند که این امر نماد رهایی ابرهای بارانزا و در نتیجه طراوت و سرسبزی بیش از پیش طبیعت است. پس هر پنج اسطوره یادشده ژرف‌ساختی بارورانه دارد و آب در هیأت گاو یا زن، در این پنج اسطوره نقشی اساسی ایفا می‌کند.

پی‌نوشت

(۱) جالب است سال‌های مدیدی که ارنواز و شهرناز در چنگ ضحاک اسیرند، هیچ فرزندی به دنیا نمی‌آورند و باردار نمی‌شوند که این امر نیز می‌تواند ریشه در سرنوشت سترون ضحاک داشته باشد، از دیگر سو طبیعی است زنان در بند که نماد ابرهای محبوسند، بر و باری نداشته باشند.

- (۲) گوشورون که روان گاو ایوک داد است، از تن گاو بیرون آمد، پیش گاو استاد و با صدایی چون صدای هزار مرد که به یک بار بانگ زنند، بر اورمزد شکایت برد که سروری آفریدگان را بر که وا گذاشتی که گزند اهریمن زمین را شکسته و گیاهان خشکیده و آب آسیب‌دیده است. (دادگی ۱۳۶۹: فصل ۴، بند ۲)
- (۳) البته مهرداد بهار این فرضیه را رد می‌کند و کاوه آهنگر را یک شخصیت تاریخی دوره اشکانی می‌داند که بعدها به شاهنامه اضافه شده است. (بهار ۱۳۸۴: ۵۷۳-۵۷۵)
- (۴) ماکس مولر براین باور است که ایندرا مشتق از ایندو و به معنای قطره، چکه و شیره است (Gox 1963:160)، ولی پرویز اذکایی ایندرا را به معنای زورمند می‌داند. (اذکایی ۱۳۸۰: ۵)
- (۵) در سنسکریت Deva و در اوستا Daeva.
- (۶) Apām napāt به معنای تخمه آب‌ها که ویژگی‌های خود را به آنها می‌دهد.
- (۷) البته مهرداد بهار، رستم - یکه‌تاز میدان‌های نبرد ایران - را شکل حماسی و تحول‌یافته ایندرا می‌داند و براین باور است که رستم در ژرف‌ساخت همان ایندرا و دایمی است. (بهار ۱۳۷۶: ۴۷۱ و ۱۳۷۴: ۳۷-۳۸)
- (۸) Vritras دیوانی که مانع ریزش باران می‌شوند و از باریدن ابرها جلوگیری می‌کنند. مهم‌ترین آنها ورتره، اهی شمبیره، پیپرو، اورنه، نموچی و شوشنه است که ایندرا با آنها می‌جنگد و مانع خشکسالی می‌شود. (جلالی نایینی ۱۳۷۲: ۲۱۳)
- (۹) برای اطلاع بیشتر ر.ک به: (جلالی نایینی ۱۳۷۲: ۴۶۵-۴۶۶، ۲۷۹-۲۸۲ و شایگان ۱۳۵۶، ج ۱: ۶۴-۶۶)
- (۱۰) در شاهنامه نیز ضحاک، با احتساب دو مار رسته بر دوش او، چونان اژدهایی سه سر و سه پوزه و شش چشم است.
- (۱۱) Rakshasaha دشمنان سرسخت راما که با رهبری راونا زندگی می‌کردند و گوشت آدمی می‌خوردند.
- (۱۲) سلطنت مجدد سیاوش در هیأت کی خسرو تحقق می‌یابد.
- (۱۳) الهه‌های باروری یونان و روم. برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: (فریزر ۱۳۸۴: ۴۵۳)

(۱۴) البته چنانکه گذشت جز بهار، ویدن گرن و سرکاراتی هم بر این باور بودند که نبرد پهلوان با اژدها، نماد آزادی آبها و از سر گرفته شدن باروری است، اما بهار به طور برجسته تری این امر را در گستره حماسه ملی ایران جاری و ساری دانسته است. (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۲۳۷-۲۳۸ و ویدن گرن ۱۳۷۷: ۷۵)

(۱۵) *xyaona* هیون نام سرزمین و مردمی بوده که در آن سوی جیحون زندگی می کرده و به احتمال بسیار از اقوام ایرانی بوده اند. بعدها از اواخر دوره اشکانی اقوام ترک زبان در این بخشها جانشین اقوام ایرانی شدند یا حداقل حکومت های این نواحی را به دست آوردند. بدین روی در ادبیات دوره میانه، هیونها با ترکها و هیاطله یکی دانسته شدند. (بهار ۱۳۷۶: ۱۹۶)

کتابنامه

- ابوریحان بیرونی. ۱۳۶۳. آثار الباقیه عن القرون الحالیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- اذکایی، پرویز. ۱۳۸۰ «افسانه گیلگمش سومری و فریدون آریایی». مطالعات ایرانی. س ۱. ش ۱. الیاده، میرجا. ۱۳۷۲. رساله در تاریخ ادیان. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.
- اوستا. گردآوری ابراهیم پورداود.
- دادگی، فرنخ. ۱۳۶۹. بندهشن. گزارش مهرداد بهار. تهران: توس.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۶. پژوهشی در اساطیر ایران. چ ۲. تهران: آگاه
- _____ . ۱۳۸۴. از اسطوره تا تاریخ. تهران: چشمه.
- _____ . ۱۳۷۴. جستاری چند در فرهنگ ایران. تهران: فکر روز.
- بیضایی، بهرام. ۱۳۸۳. ریشه یابی درخت کهن. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- تسلیمی، علی؛ نیکویی، علی رضا؛ بخشی، اختیار. ۱۳۸۴. «نگاهی اسطوره شناختی به داستان ضحاک و فریدون بر مبنای تحلیل عناصر ساختاری آن». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی فردوسی مشهد. س ۳۸. ش ۱۵.

- جلالی نایینی، سید محمدرضا. ۱۳۷۲. تحقیق و ترجمه و مقدمه گزیده سروده‌های ریگ‌ودا. تهران: نقره.
- حصوری، علی. ۱۳۷۸. ضحاک. تهران: چشمه.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۷۲. گل رنجهای کهن (برگزیده مقالات درباره شاهنامه). به کوشش علی دهباشی. تهران: مرکز.
- رضی، هاشم. ۱۳۸۲. گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان. تهران: بهجت.
- روزنبرگ، دنا. ۱۳۷۹. اساطیر جهان: داستان‌ها و حماسه‌ها. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر.
- ژیران، ف؛ لاکوئه، گ؛ دلاپورت، ل. ۱۳۷۵. فرهنگ اساطیر آشور و بابل. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: فکر روز.
- سرکاراتی، بهمن. ۱۳۷۸. سایه‌های شکار شده. تهران: طهوری.
- شایگان، داریوش. ۱۳۵۶. ادیان و مکتب‌های فلسفی هند. تهران: امیرکبیر.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۴. حماسه‌سرایی در ایران. تهران: فردوسی.
- کریستن سن، آرتور. ۱۳۵۵. آفرینش زیانکار. ترجمه احمد طباطبایی. تبریز: بی‌نا.
- گرچی، مرتضی. ۱۳۴۳. آناهیتا پنجاه گفتار پوردوود. تهران: امیرکبیر.
- گرینباوم، اس. ۱۳۷۱. «اسطوره‌آزدهاکشی در هند و ایران». نامه فرهنگ. ترجمه فضل‌الله پاکزاد. س ۲. ش ۳.
- فردوسی. ۱۳۷۶. شاهنامه. به کوشش دکتر سعید حمیدیان. براساس چاپ مسکو. چ ۴. تهران: قطره.
- . ۱۳۷۳. شاهنامه. به کوشش دکتر سعید حمیدیان. براساس چاپ مسکو. تهران: قطره.
- فریزر، جیمز جرج. ۱۳۸۴. شاخه زرین، پژوهشی در جادو و دین. ترجمه کاظم فیروزمنند. تهران: آگاه.
- والمیکی، تلسی داس. ۱۳۷۸. رامایانا. ترجمه امر سنکپه و امر پرکاش. تهران: فردا.
- ویدن گرن، گئو. ۱۳۷۷. دین‌های ایران. ترجمه منوچهر فرهنگ. تهران: آگاهان ایده.

هینلز، جان. ۱۳۷۵. *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: بابل.

منابع انگلیسی

Gox, GeorgeW, Bart, M.A. 1963. *The mythology of the Aryan nations*. the Chowkhamba Sanskrit: series office.
Zimmer, Henrieck. 1955. *the art of Indian Asia*. London: pantheon books.